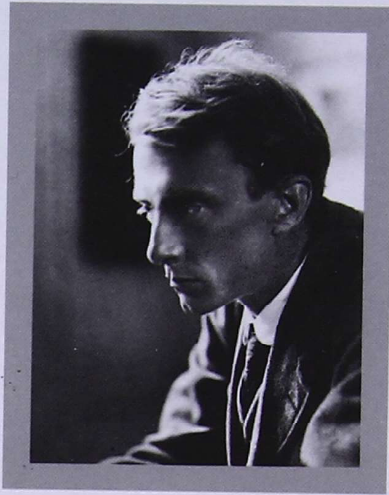


ادبیات ترجمه

- ۱۰۲ < شعر «باران» از ادوارد توماس / شعر «صلح موقت» از مایکل بریت < محمدشرف سعیدی <
۱۰۴ < یادداشت‌های یک فروردین «نگار نادر» شاعر کرد < رضامحمدی <



ادوارد توماس

ترجمه: محمد شریف سعیدی

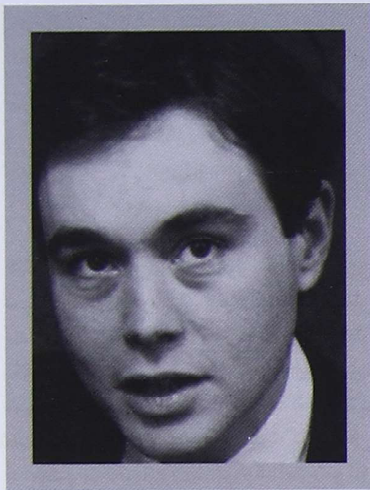
می‌کند تکرار
 مثل من که هیچ عشق دگرم در سر
 در دل باران وحشی نیست
 که حیاتم چکه‌چکه آب گشت و رفت
 نیست عشق دیگرم جز مرگ
 و جز این را عاشقی شایان نباشد آی ای یاران!
 ناامید این گونه می‌گوید به من توفان

شعر «باران» یکی از مشهورترین شعرهای ادوارد توماس شاعر انگلیسی (۱۸۷۸ تا ۱۹۱۷) است که در جریان جنگ اول جهانی در فرانسه کشته شد.

باران

سخت باران، نیمه‌شب باران
 هیچ در دنیا به جز باران وحشی نیست
 بر همین آونک نالان
 که تنش چون بید مجنون می‌شکسته می‌زند هر دم
 هزاران چنگ در توفان
 ما نشسته روبه‌روی هم
 ما دو هم‌زنجیر، من با غم
 می‌دود در رگ‌رگ جانم دوباره
 خاطرات مرگ مانند تگرگی از ستاره
 دیده‌ای آیا
 در شب توفان که لرزان در تقلا هست بین
 زندگی و مرگ
 بر فراز شاخسار خسته، تنها برگ؟!
 نه دگر باران به گوش من نخواهد خواند
 و تم را شرشر سردش نخواهد شست
 نیست اینجا همدمی دیگر به جز انبوه و تنهایی
 من در آغوش همین تنهایی‌ام انگار خواهم ماند!
 آی ای فرخنده‌طالع!
 مرده‌ای که بر سرت باران فرود آمد
 آن یگانه وحشی شفاف سویت با سرود آمد
 من نماز عشق می‌خوانم برای آن که عاشق
 بوده‌ام او را
 آن که می‌میرد به متن شب
 یا که بیدار است در تنهایی خود
 و سپرده گوش، باران و هیاهو را
 در شکوه همدلی و تب
 ناگزیر این‌سان میان مردگان و زندگان بیدار
 مثل آب سرد
 در دل درهم‌شکسته وسعت نیزار
 وین شکسته خسته این بیزار
 با هزاران نی
 که شکست بی‌صدای خویش را
 با سکوت سخت سنگینش





مایکل بریت

شعر «صلح موقت» از مایکل بریت، شاعر معاصر انگلیسی است. مایکل بریت برندهٔ جایزهٔ لولیر در شعر است. او چندین مجموعهٔ شعر از شاعران جنگ را جمع‌آوری کرده و به چاپ رسانده است.

صلح موقت

مردمان پنداشتند انگار
مرگ مرد پرسه‌زن در متن شب بوده است
در قبای غرق خامک‌دوزی از گل‌های تاریکی
مرگ مرد پاکشان در راه
کوله‌بارش آه!
حسرت و اندوه و اشک و آه!
راه‌های خفته زیر پای مرگ هم انگار بسیار است
می‌شود در هر کجا دیدش
اما در نسیم نیمه‌شب‌ها نه،
در دهان گور یا در سینۀ تاریک گورستان تنها نه
مرگ تنها یک وطن دارد
سرزمین جنگ
مرگ هستی بخشدت در نیستی‌هایت
نیست در پایین‌تر از این سطر دیگر رد پایت
رستوران‌های شلوغ شهر با میخانه‌هایش
از نبود تو شده لبریز
در کتابستان کیتی هم کتابی از سرانگشتت نرویده است
پرده‌های سینما فیلم تو را هرگز نپویده است
گور سربازان گمنام جهان گنگ است
و پر است از ضجهٔ زن‌ها و دخترهای داغ خانواده که ندیدی‌شان در این بن‌بست





یادداشت‌های یک فروردین «نگار نادر» شاعر کرد

ترجمه: رضا محمدی

«نگار نادر» یکی از مطرح‌ترین و متفاوت‌ترین شاعران امروز کردستان است. شعر کردستان مدام خاص بوده است و در جهان پرتطرفدار. نگار یکی از متفاوت‌ترین چهره‌های این ادبیات شکفت است، از او هفت مجموعه شعر منتشر شده است و کتابی درباره امنیت کردستان، او دختر سناتور ولایت کرکوک است و بین لندن و کردستان زندگی می‌کند. شعر او در عین خیال‌پردازی خاص کردستانی، سادگی و جزئی‌نگری ادبیات پست‌مدرن را دارد. تا حالا در بسیاری از کشورهای جهان شعر او ترجمه و استقبال شده است.

شعر ۱

اول فروردین
سال نو
چشم‌هایش را سرمه زده است
و وقتی داخل می‌شود
سلامی زنانه به من می‌دهد

۲ فروردین

تا مبادا زنی مملوک شوم
و کسی مرا به نام خویش قباله زند
همه درها و پنجره‌ها را باز می‌کنم و همه
پاسبان‌خانه‌ها را
می‌بندم.

۳ فروردین

با آنکه به هیچ خوردنی مایل نیستم
امروز

برای زندگی قلاب انداخته‌ام
و روبه‌رویش منتظر نشسته‌ام

۴ فروردین

چونان فندکی ارغوانی
میان کف دستم می‌گذارم
و می‌ایستم که شعله بگیری
اما یاد
نمی‌گذارد تو را
روشن کنم

۵ فروردین

گویی مرگ هم مرا به بازی گرفته است
هر روز به گرفتنم آماده می‌شود
و پشیمان می‌شود
می‌دانم او نیز مرا به جد نمی‌گیرد

۶ فروردین

خیالی زنانه را چون چارقدی به سر می‌نهم
و از همه تعهداتم می‌گریزم
و خویش را پنهان می‌کنم

۷ فروردین

برای هر سفری
نیازمند ویزایم
الا برای تو و عشق

۸

دوباره زندگی از من گریزان شده است
مثل بی‌خوابی
دیگر هیچ چیز مثل سابق نخواهد بود
من خیلی خسته‌ام

۹

انگشتانت را به یاد می‌آورم
در هنگامی
که حروف را می‌فشرند تا به من پیامک بنویسند

۱۰

چنان که روبه‌روی آینه
روبه‌رویت می‌آیم
یخه‌های پیراهنم را راست می‌کنم
دو طره‌ام را از پیشانی جمع می‌کنم
و بعد بیرون می‌روم

۱۰۴



ادبیات
ترجمه

سال اول، شماره سوم
سرطان ۱۳۹۳

۱۱

چشمانت

چندان به دنبال من اند

که به هر سو حرکت می‌کنم به چند جا کشیده می‌شوم

و به چندین چیز برخورد می‌کنم

برای این است

که منم با چندین جراحت بر تنم برمی‌گردم

۱۲

چنان که گوشوارام

تو را بر می‌دارم که به گوشم بزخم

آنگاه

از سر زنانگی می‌پریم

۱۳

امروز پیراهنی چپه‌یخه به بر کرده‌ام

و مردی چشم‌چران در ذهنم

با من می‌گردد

۱۴

دخیل‌های رنگارنگ در من

چنان که زیارتگاهی

می‌رقصند

چرا که هر عاشقی به مرادی

به این زیارت آمده است و دخیل بسته است

۱۵

حروف نام تو عاشق من اند

از هر جایی به این حروف برسم

سرخ می‌شوند و بیست بار واپس می‌نگرند

۱۶

بوی تو

در بوی شامپوی من آمیخته است

چرا که وقتی به موهاییم می‌مالم

در حباب‌های رنگارنگ کف آن

تو را پیدا می‌کنم

۱۷

با عجله از پلکان پایین می‌روم

که سال تو با من برخورد می‌کند

و من زیر پای مسافران

ریز ریز

می‌ریزم

۱۸

با نگاهی عمیق

روبه‌روی کامپیوترم افتاده‌ام

که صدای ایمیل تو

مثل صدای قطره آبی در برکه

مرا به هم می‌ریزد

۱۹

گردن‌بند زنگ‌زده

گردنت را از من مخفی کرده است

که به حسودی من

دو دور

گردنت را بغل گرفته است

۲۰

وقتی که سرزمینی را دوست می‌داری

و در آن سرزمین مردی را

می‌دانی چه فاجعه‌ای رخ خواهد داد؟

۲۱

به پشت دراز کشیده‌ام

و رشته‌های رنگارنگ را برمی‌دارم

تا تو را بیافم

حالا

هر طور دوست دارم

می‌بافتم

۲۲

امروز نشستیم بر زانوی تو و شتیدن صدای پیانو

نقشه مرا می‌کشند

اما نمی‌دانم چگونه؟

۲۳

امروز

صدای هورت کشیدن سوپ تو و لرزش ران‌های

من

و رنگ گردویی میز و صندلی آن کافه ایتالیایی

مرا پررنگ‌تر می‌کند

۲۴

وقتی که آن دستمال کاغذی را

می‌بری به سوی لبانت

زانوی راستم را به زمین می‌نهم

و هر پنج حرف نامم

به هوا پرت می‌شوند

۲۵

امروز برای تو فقط

چراغ سبز روشن می‌کنم

و گرنه برای همه زندگی‌ام

تنها چراغ قرمز روشن کرده‌ام

۲۶

همه می‌دانند

که عشق و سیگار چقدر کشنده‌اند

اما تنها آدم‌های خیلی کمی

می‌خواهند و می‌توانند

که ترکشان کنند

۲۷

هی جانم!

می‌دانم چنانم در خود نهفته‌ای

که حتی بازرسان اتمی «محمد البرادعی» هم

نمی‌توانند پیدایم کنند

۲۸

امروز

کارت زرد

برای همه عاشقانم بلند می‌کنم

و خود را عقب می‌کشم

۲۹

دوباره

آن شماره‌ای که خواسته‌ای

خارج از دسترس است

می‌دانی

هر چه من بخواهم

از دسترس خارج است

۳۰

حالا پیراهن گل زردم

تا رانم کوتاه شده است

یعنی دیگر آن مرد چشم‌زرد

تا زیر زانوهایم می‌رسد

۳۱

دوست دارم مادر همه بچه‌های جهان باشم

اگر تو پدرشان بوده باشی

۱۰۵



ادبیات
ترجمه

سال اول، شماره سوم
سرطان ۱۳۹۲